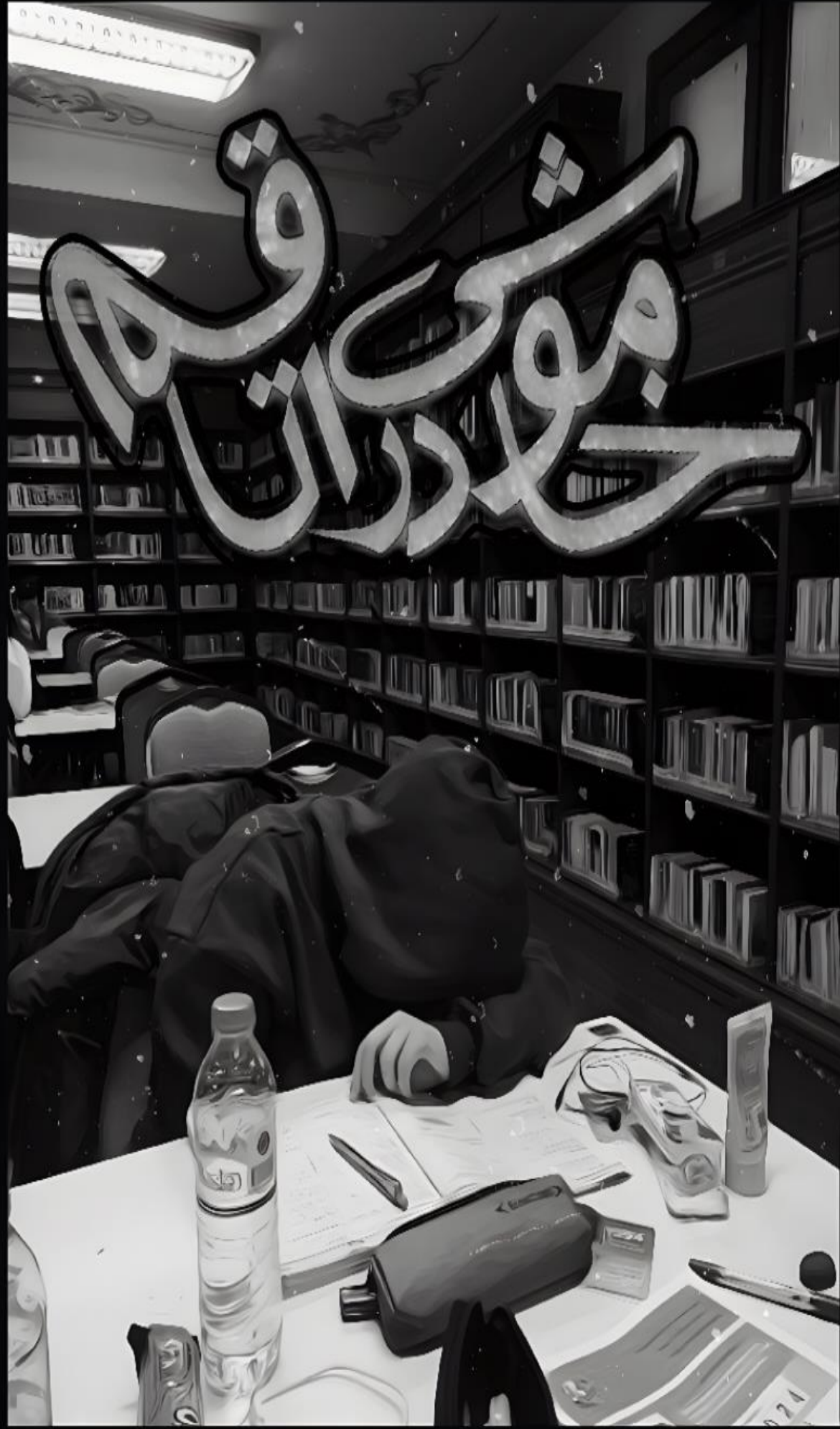




مجموعه شعر خاموشی در اتاقم

سینا صیقلی

طراح: Saya

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئون اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



اطلاعات اثر

دسته بندی: مجموعه شعر

عنوان: خاموشی در اتاق خودم

نویسنده: سينا صیقلی

ژانر: تراژدی، اجتماعی

انتشارات : کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

سطح اثر: برگزیده

ناظر: تیم ناظران کافه نویسندگان

ویراستار: تیم ویراستاران کافه نویسندگان

طراح: Saya

کپیست: آشوب



cafewriters.xyz

دیباچه‌ی اثر:

من این جا هستم.

در همین شهر، همین کوچه، همین کلاس.

نه غریبه‌ام، نه مهاجر.

نه خوابگاهی‌ام، نه بی‌جا.

اما سال‌هاست

کسی صدایم را نشنیده

و چشم‌ها از من رد شده‌اند

بی‌آن‌که مکث کنند.

۱. سایه‌ام همیشه هست

در راهروهای سردِ دانشگاه

تنهایی، مثل سایه‌ای

همراهم می‌آید

بی صدا،

بی خواب،

بی خود...

جزوه‌ها پر می‌شوند

با کلمه‌هایی که قرار بود

نجاتم دهند،

اما من هنوز

در یک سوالِ بی‌پاسخ

جا مانده‌ام.

کسی کنارم نمی‌نشیند،

اما نه بخاطر من.

صدایش پر از زندگی است

و من،

پر از صداهایی

که هیچ‌کس نشنید.

۲. پنجره‌ی سلف

از پنجره‌ی سلف،

آسمان

خاکستری‌تر از همیشه است

و آدم‌ها

با سینی‌های‌شان

رد می‌شوند

بی‌آن‌که کسی

برای کسی صبر کند.

مثل زندگی؛

که هیچ‌کس

برای بغضِ کسی

مکث نمی‌کند.

چشم‌ها خیره‌اند،

اما نه به هم،

بلکه به چیزی دور

که هیچ‌وقت

قرار نیست برسد.

لب‌ها تکان می‌خورند

برای گفتن کمترین چیزها

و من،

با دهانی پر از حرف

خاموش می مانم.

بوی برنج در فضا مانده است،

مثل روزهایی

که هیچ کس

به طعمشان فکر نمی کند.

نمی دانم

در این شلوغی

چند نفر

واقعاً گرسنه اند

و چند نفر

فقط آمده اند

تا جایی بنشینند

و نپرسند "خوبی؟"

۳. کلاس اضطراب ۱۰۱

استاد با صدای محکمش گفت:

"اضطراب؟ طبیعی است. باید باهاش کنار بیای!"

و من فکر کردم

یعنی این تپش بی وقفه،

این دست‌های همیشه سرد،

طبیعی‌اند؟

یعنی این که

شب‌ها خواب نمی‌رود

مبادا صبح،

دوباره همان آدم دیروزی باشم،

طبیعی است؟

کاش یک درس داشتیم

به اسم:

«چگونه خودت را گم نکنی؟»

کاش جزوه‌ای بود

برای زنده ماندن

بدون وانمود...

هر کسی چیزی می‌نوشت،

و من فقط می‌نوشتم:

"من خسته‌ام.

اما خستگی‌ام نمره ندارد."

استاد گفت:

"یاد بگیرید تحمل کنید."

اما نگفت

با کدام قلب؟

با قلبی که خودش هم

هر روز ترک می‌خورد...

۴. پاسخ سفید

امتحان شروع شد

همه نوشتند

من فقط نگاه کردم

به سؤال‌هایی که

هیچ کدامشان

ربطی به زخم‌های من نداشتند.

نوشته بودند:

«اضطراب را تعریف کنید»

اما نگفته بودند

وقتی پشت میز می‌نشینی

و قلبت، بی‌اجازه می‌تپد،

چه می‌نویسی؟

پرسیده بودند:

«نشانه‌های افسردگی را بنویسید»

اما نگفته بودند

وقتی یک روز کامل

به سقف خیره می‌مانی

نمره‌اش چند است؟

برگه را سفید تحویل دادم

مثل روزهایی

که بودم،

اما کسی ندید...

کافه نویسنده گان

۵. شب گرد

در خوابگاه،

شب

کش می آید

مثل درد؛

آهسته، بی اجازه،

تا روی سینه ام می نشیند.

نورِ گوشی،

تنها چراغِ اتاق است.

سایه ام

روی دیوار

از من خسته تر است.

صدای تق تق کیبورد از دور،

و صدای نفس کسی

که یادش رفته

باید خواب ببیند.

من اما

میان هزار پیام بی جواب،

دنبال کسی می گردم

که بداند

من هنوز بیدارم.

کاش یک نفر

بی دلیل

بنویسد:

«نخواستیدی؟»

اما هیچ کس

برای غریبه‌ای بی صدا

چراغی روشن نمی‌گذارد.

۶. فرار ذهنی

در کلاس نشسته‌ام

اما ذهنم

پشت پنجره‌ای است

که باز نمی‌شود.

استاد حرف می‌زند

و کلمه‌ها،

مثل پرنده‌هایی خسته

به دیوارها می‌خورند

و می‌افتند.

من

با خودم قرار گذاشته‌ام:

اگر یک روز،

همین طور آهسته

از پله‌ها پایین رفتم

و دیگر برنگشتم،

هیچ‌کس نفهمد.

گاهی

فکر می‌کنم

نکند زندگی،

همین چند صندلی پلاستیکی باشد

که هیچ وقت

جایم روی شان نبود؟

کافه نویسنده گان

۷. سکوت روی سکو

سالن ورزشی

پر از فریاد و توپ و هیجان بود

اما صدایم

باز هم گم شد.

روی سکو نشسته بودم؛

مثل تماشاگری

که اصلاً دعوت نشده بود.

کفش‌ها می‌دویدند،

نفس‌ها سنگین بود

و من

فقط صدای تپش قلب خودم را می‌شنیدم

که از همه بلندتر بود.

یکی افتاد،

یکی خندید،

یکی امتیاز گرفت...

و من

فقط یادم آمد

که سال‌ها است

کسی برایم دست نزده...

نور فلورسنت،

روی صورتم ریخته بود

اما روشن نمی کردم.

کافه نویسنده گان

۸. لوله‌ی آزمایش

در آزمایشگاه

همه چیز دقیق بود

اندازه‌ها، دما، واکنش‌ها...

اما هیچ‌کس

به آشوبی که در من می‌جوشید،

نگاه نکرد.

سکوتِ اتاق،

بوی الکل، مواد شیمیایی،

صدای تیک‌تاک ساعت و

قلبی که یادش رفته

چرا میزند.

به لوله‌ی آزمایش خیره شدم

شفاف، شبیه من،

پر از چیزی که نمی‌فهمیدم

اما باید تحملش می‌کردم.

کاش میشد

یک بار، فقط یک بار

خودم را

ببرم زیر میکروسکوپ

و بفهمم

چرا این قدر

بی واکنش مانده‌ام؟

کافه نویسنده‌گان

۹. مسیر بالای تپه

راه دانشکده

بلند است،

نه فقط تپه

نه فقط پله‌ها،

یک چیزی

ته دلت سنگین است

که با هر قدم، جا به جا می شود.

سگ‌های ولگرد

زیر چشمی نگاهم می کنند،

نه که حمله کنند،

فقط انگار

می دونند

چیزی توی من

بوی ترس می دهد.

باد میزند به صورتم؛

کوله‌ام سنگین نیست

ولی من

کمرم خم شده است.

اما از سنگینی کوله نیستن.

دانشکده بالا است،

اون بالا بالا ها.

جایی که نه صدا می رسد

نه نگاه.

فقط باید بررسی

بی این که کسی بفهمد

چقدر طول کشیده است.

۱۰. پارکینگ بی حرکت

ماشین‌ها

یکی یکی

می‌رسند، می‌روند

بی آن که حتی خاکِ دلم را

بلرزانند.

پشت فرمان یکی نشسته است،

خیره به گوشی،

خنده‌اش پر از مقصد

و من

هم‌چنان بدون مقصد

در پارکینگ ایستاده‌ام.

بوق‌ها زیادند،

ولی هیچ کدام

برای من نیست.

مثل زندگی،

که همیشه در حال عبور است؛

بی هیچ توقفی برای کسی

که فقط ایستاده نگاه می‌کند.

زمین پر از رد لاستیک است

و من

رد هیچ کس را

تا دل خودم پیدا نمی کنم.

کافه نویسنده گان

۱۱. صفِ خاموش

بوفه شلوغ است

صدای سکه، نوشابه، خنده...

همه یک چیزی می خواهند،

همه یک جایی دارن که بروند.

و من

پشتِ صفِ ایستاده‌ام

نه برای غذا

نه برای شکلات،

فقط برای این که

دلیلی داشته باشم

برای ایستادن.

آدامس‌ها زُل میزنند بهم

مثل خاطره‌هایی

که دیگه شیرین نیستن.

نوبتم شد

و چیزی نگفتم

فقط

از صف خارج شدم

مثل همیشه.

۱۲. کتابخانه‌ی بی‌صدا

نشسته‌ام گوشه‌ی کتابخانه،

میان قفسه‌هایی

که کسی دیگر صدایشان نمیزند.

کتاب‌ها

یکی‌یکی چیده شده‌اند

مثل آدم‌هایی

که یاد گرفتن حرف نزنند.

جلوی من،

کسی مشغول خواندن است

اما چشم‌های من

می‌گردد

دنبال چیزی

که در هیچ کتابی نیست.

ساعت بی‌صدا جلو می‌رود،

مثل من

که فقط نشسته‌ام

بی‌آن‌که بدانم

منتظر چه کسی هستم.

۱۳. حیاطِ یخ‌زده

برف،
آرام و بی‌صدا می‌بارید
روی نیمکت‌هایی
که هیچ‌کس
دیگر روی‌شان نمی‌شینده.
رد پاها
زود محو می‌شوند
مثل دوست‌هایی
که فقط تا ظهر می‌مانند.
درخت‌ها
لخت و خسته ایستادن
مثل من
که زل زدم به آسمان
و نمی‌دانم
چه چیز را انتظار می‌کشم.
کاپشنم گرم نیست،
دست‌هایم نه.
فقط دارم
قدم می‌زنم

بين علف‌هايی

که زیر برف،

سبز بودن را يادشان رفته بود.

یک پرنده

روی شاخه‌ای خشک

می‌لرزد.

مثل صدای دلم

وسط این سکوت یخ‌زده.

۱۴. همکلاسیم

او

همیشه می‌نشست

دو ردیف جلوتر،

نه زیاد نزدیک

نه زیاد دور

اما همیشه آن قدر بود

که دلم بخواهد نزدیک‌تر باشد.

اسمم را بلد بود،

و صدایش

بین شلوغ‌ترین لحظه‌های کلاس

به راحتی پیدایم می‌کرد.

وقتی می‌خندید،

بُرد جدول مندلیف هم

برایم بی‌معنی میشد.

یک بار

مدادش افتاد

و من آن را برداشتم

مثل افتادن فرصتی

که هیچ‌وقت دوباره تکرار نشد.

حالا

او هنوز در همان کلاس می‌نشیند

و من هم

هنوز همان حرف نگفته‌ام.

کافه نویسنده‌گان

۱۵. درس ایمان

کلاس دین بود،
اما بیشتر شبیه تریبون.
استاد،
با صدای پر از خشم،
خدا را
در سایه‌ی سیاست
مچاله می‌کرد.
ما نشسته بودیم
در صندلی‌هایی
که زیر وزن داوری‌اش
لرزش داشتند.
درباره‌ی گناه می‌گفت،
اما چشم‌هایش
دنبال مقصر می‌گشت،
نه درک.
هر بار
که سوالی پرسیدم،
جواب نگرفتم،
فقط برچسب خوردم.

و من فکر کردم:

اگر ایمان،

این است که تو می‌گویی

کاش هیچ‌وقت

مؤمن نمیشدم.

کافه نویسنده گان

۱۶. فرم نمره

فرم نمره را گرفتم

و فهمیدم

برای هیچ کدام از دردهایم

کد

تعریف نشده بود.

پزشکی،

علم بزرگی است

اما

نه آن قدر که بفهمد

چرا بعضی شب‌ها

نمی‌توان گریه کرد.

زیر ستون "شرح حال"

فقط نوشتم:

"خسته‌ام،

از پرسیدن بی‌جواب

از زنده ماندن بی‌نشانی"

و استاد،

با خودکار قرمز

خطی کشید

روی تمام سکوت‌هایم

و نوشت:

«ارجاع به روان‌پزشک»

من اما

فقط می‌خواستم

کسی بفهمد

"زنده بودن"

همیشه مساوی با

"بودن" نیست.

۱۷. آینه شکسته

در انتهای راهروی شمالی،
کنار در همیشه بسته‌ی مشاوره،
آینه‌ای بود
قدی، بلند
ولی ترک خورده.
گاهی خودم را در آن می‌دیدم،
پراکنده،
در چند تکه‌ی ناهم‌راستا،
لبخندی که وصله‌ی اشتباهی بود،
چشم‌هایی که هیچ‌جا کامل نمی‌شدند،
و دستی
که نمی‌دانست بالا بیاورد
یا بی‌افتد.
هر بار رد میشدم،
یکی از من،
در آن ترک‌ها جا می‌ماند؛
خیره،
بی‌صدا،
بدون این‌که کسی حتی بپرسد:

«چی دیدی توی آینه؟»

نمی‌دانم

آینه شکسته بود

یا من،

اما از آن روز به بعد،

کمتر خودم را نگاه کردم.

کافه نویسنده‌گان

۱۸. سالن کامپیوتر

نور آبی مانیتورها
روی صورت‌ها افتاده بود،
مثل مهتابی که از پنجره‌ی بسته
به اتاقی خالی سرک بکشد.
صدای تیک‌تیک کیبوردها،
مثل بارانی یکنواخت،
روی سقف سکوت می‌بارید،
و هر از گاهی
صدای آه کوتاهی
میان کلیدها گم میشد.
همه غرق صفحه‌هایشان بودند،
با چشم‌هایی خسته
و گردن‌هایی خمیده،
اما هیچ‌کس
چشم در چشم دیگری نشد.
کنار پنجره نشسته بودم،
و حس می‌کردم این همه مانیتور،
فقط تصویرهایی را نشان می‌دهند
که به درد زنده‌ماندن

نمی‌خورند،

انگار برای فرار ساخته شده‌اند،

نه برای پیدا کردن راه.

کافه نویسنده‌گان

۱۹. پنجره‌ی انتهای راهرو

راهروی بلند و خاموش،
مثل فیلمی سیاه‌وسفید
کش می‌آمد؛ در انتهایش
پنجره‌ی تنها نفس می‌کشید.
نور سرد صبح
از شیشه‌های لکه‌دار می‌گذشت،
روی کفِ سنگی می‌لغزید
و به دیوارهای نمور
رنگی از خاطره می‌پاشید،
مثل دستی که
بی‌دعوت روی شانه‌ات بنشیند.
هر بار که از آن جا رد میشدم،
صدای قدم‌هایم،
چند قدم عقب‌تر تکرار میشد
انگار کسی
از پشت، آهسته همراهم می‌آمد.
پشت شیشه،
مه نشسته بود
و در مه، سایه‌ای محو

که نگاه می کرد.

نه به من،

که به سایه ای

که پیش از من رسیده بود.

کافه نویسنده گان

۲۰. آزمایش

روی میز

لیوانی از آب آرام گرفته بود،

آن قدر شفاف

که میشد خیال کرد

بی خطر است.

قطره چکان،

آرام و بی صدا،

سمی بی رنگ را

به دل بی خبرش چکاند.

حباب های ریز

مثل اعتراف های ناخواسته

به سطح آمدند،

و سکوت آزمایشگاه

بوی هشدار گرفت.

فهمیدم

خطر،

گاهی آن قدر آرام

می آید

که حتی فرصت نمی کنی

تشخیصش بدهی.

«پایان»

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملاً رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از 0 شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز ها را مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیار، سفرنامه، خاطره

نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

انجمن: [/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz)



وبسایت: [/https://cafewriters.xyz](https://cafewriters.xyz)



اینستاگرام: cafewriters.xyz



تلگرام: <https://t.me/cafewriters1402>



ایمیل پشتیبانی: poyamoinifar@gmail.com



پایان